

ماوراءالنهر بودند. برای دفع ختا از ایشان یاری خواستند. زیرا ختاییان در آن طرف آشوب و فساد بسیار کرده بودند.

خوارزمشاه به دادخواهی آنان پاسخ داد و در سال ۶۰۶ از آب بگذشت. پادشاهشان در این روزگار سالخورده و به فنون رزم آگاه بود. چون رویاروی آمدند دشمن را منهزم نمودند و پادشاهشان طاینکو^۱ را خوارزمشاه اسیر کرد و به خوارزم فرستاد. و سایر بلاد ختا را تا اوزگند تصرف کرد و نواب خود را در آن بلاد بگماشت و خواهر خود را به خان سمرقند به زنی داد چنانکه رسم ختاییان بود برای آنجا شحنه‌ای معین کرد و به دیار خود بازگردید.

پادشاه سمرقند یک سال پس از بازگشت خوارزمشاه بر شحنه بشورید و او را به قتل آورد و آهنگ قتل زوجه خود، خواهر خوارزمشاه را نمود. خوارزمشاه او را در سمرقند محاصره کرد و شهر به جنگ بگرفت و او را با جماعتی از خویشاوندانش به قتل رسانید و نشان خانیّت و پادشاهی ایشان از ماوراءالنهر بر افگند. و در دیگر بلاد نواب خود را جای داد.

قوم تاتار آن سوی این ختاییان در حدود چین، میان چین و ترکستان سکونت داشتند. پادشاهشان کوچلک^۲ خان بود. میان ایشان و ختا همواره دشمنی و جنگ بود. از آن گونه که غالباً میان دو دولت همسایه واقع میشود. چون شنیدند که خوارزمشاه با ختا چه کرده است آهنگ انتقام کشیدن نمودند و کوچلک خان با طوایف تاتار به سوی ختا در حرکت آمد تا در این فرصت فتوحاتی حاصل کند. ختاییان نزد خوارزمشاه رسول فرستادند و کوشیدند که او را بر سر مهر آرند تا آنان را بر دشمنشان پیش از آنکه جای پای مستحکم کند پیروز گرداند. کوچلک خان پادشاه تاتار نیز چنین پیامی به او داد. هر یک از دو فریق تاتار و ختا می‌پنداشت که خوارزمشاه با اوست و خوارزمشاه خود را از آن هر دو دور نگه می‌داشت. عاقبت جنگ در گرفت. ختا شکست خورد و خوارزمشاه جانب تاتار را گرفت و ختاییان را در هر جا که یافتند قلع و قمع کردند چنانکه جز شمار اندکی از ایشان نجات نیافت که اینان نیز در کوهستان‌های نواحی ترکستان پناه گرفتند و اندکی دیگر به خوارزمشاه پیوستند.

خوارزمشاه نزد کوچلک خان رسول فرستاد و پیروزی او را بر ختاییان بستود و یادآور

۲. متن: کشلی

۱. متن: طاینکوه

شد که این پیروزی به یاری او حاصل شده. کوچلک خان نیز تصدیق کرد و او را سپاس گفت. چندی بعد خوارزمشاه مدعی شد که بلاد مفتوحه از آن اوست و لشکری به جنگ ایشان فرستاد. چون دو لشکر رویاروی آمدند، خوارزمشاه دریافت که او را تاب مقاومت نیست. از جنگ خودداری کرد و کوچلک خان ملامتش نمود و او عذرهای مغالطه آمیز می آورد. کوچلک در خلال این احوال بر کاشغر و ترکستان و بلاساغون^۱ غلبه یافت سپس برای نبرد با خوارزمشاه به چاچ و فرغانه و اسپبجانب و کاشان و بلاد اطراف آن که در میان همه شهرهای خدا جایی از آنها خرمتر و با صفاتر و آبادتر نبود، رفت. مردم آن دیار به بلاد مسلمانان آمدند و از بیم آن که به دست تاتار افتد همه آن بلاد ویران کردند. طایفه دیگری که به مغول معروف بودند به خلاف کوچلک خان بر خاستند. پادشاه اینان چنگیز خان بود. کوچلک خان به جنگ آنان سرگرم شد و از خوارزمشاه غافل ماند. خوارزمشاه از آب بگذشت و به خراسان آمد و در خوارزم فرود آمد. باقی این وقایع را خواهیم آورد. والله سبحانه و تعالی اعلم.

استیلای تاتار بر ممالک خوارزمشاه در ماوراءالنهر و خراسان و هلاکت خوارزمشاه و حکومت محمدبن تکش

چون سلطان به خراسان آمد بر ممالک میان خراسان و بغداد مستولی شد یعنی بر خراسان و مازندران^۲ و بامیان و غزنه تا بلاد هند استیلا یافت و متصرفات پادشاهان غور را بگرفت و ری و اصفهان و سایر بلاد را تا عراق در تصرف آورد. و نزد خلیفه کس فرستاد که به نام او خطبه بخوانند چنانکه به نام پادشاهان سلجوقی خطبه می خوانده اند - و چنانکه در اخبار دولیشان آورده ایم - خلیفه امتناع کرد.

خوارزمشاه در سال ۶۱۶ از عراق بازگردید و در نیشابور نشیمن گرفت. رسولان چنگیز خان با هدایایی از زر و سیم و نافه های مشک و سنگ و یشم و جامه های ختایی بافته از کرک شتر سفید بیامدند و گفتند که او پادشاه چین و ترکستان است و اینک می خواهد روابط دوستانه برقرار کند و بازرگانان از دو سو در آمد و شد باشند. چنگیز در پیام خود برای خوشدل کردن سلطان خوارزمشاه او را چون عزیزترین فرزندان خود خطاب کرده بود. سلطان از این عنوان به خشم آمد و آتش کینه در دلش افروخته شد.

۱. متن: ساغون

۲. متن: مازندان

محمود خوارزمی از رسولان چنگیز را بخواند و به او انعام داد و خواست که در آنجا برای او جاسوسی کند و پرسید: آیا درست است که او خود را پادشاه چین خوانده و بر طمغاج^۱ مستولی شده؟ او تصدیق کرد. سپس از میزان لشکریان او پرسید. محمود از آنچه بود کمتر گفت. سپس سلطان محمد، چنگیز را بدان سبب که او را فرزند خود خطاب کرده است نکوهش نمود.

سلطان رسولان را با این پیام که حاضر است که باب دوستی و بازرگانی میان دو طرف باز باشد، روانه نمود.

پس از این قرار داد جمعی از بازرگانان مغول به شهر اترار (فاریاب) آمدند. فرمانروای آنجا اینالجق خان [معروف به غایرخان] پسر دایی سلطان خوارزمشاه بود. بازرگانان اموال خود به او عرضه داشتند. اینال به سلطان نامه نوشت و که اینان که آمده‌اند بازرگان نیستند جمعی جاسوسان‌اند. سلطان نوشت که از ایشان برحذر باشد. اینال خان اموالشان را بستد و خودشان را در نهران بکشت. خبر به چنگیز رسید و پیامی نکوهش آمیز به سلطان داد و گفت اگر اینال خان چنین کرده است او را نزد من بفرست و در نامه خود تهدیدهای سخت کرده بود. سلطان به هم برآمد و رسولان را بکشت.

خبر به چنگیز رسید، لشکر در حرکت آورد و عزم بلاد خوارزمشاه نمود. سلطان برای تعمیر باروهای سمرقند خراج دو سال سمرقند را پیشاپیش از مردمش بستد. و خراج سال سوم را برای بسیج کردن سوارانی جهت دفاع از شهر.

خوارزمشاه به نبرد چنگیز لشکر بیرون آورد. میان دو طرف نبردی سخت در گرفت و از هر دو سو جمع کثیری کشته شدند. در این پیکار لشکر خوارزمشاه تارومار شد. خوارزمشاه به جیحون بازگشت و در آنجا درنگ کرد و لشکر خود را در شهرهای ماوراءالنهر چون بخارا و سمرقند و ترمذ پراکنده ساخت. اینانج یکی از امرای بزرگ خود را در بخارا نهاد و دیگر امیران را زیر نظر او قرار داد. چنگیز خان بیامد، سلطان از آب بگذشت. چنگیز خان به اترار درآمد و شهر را در محاصره گرفت و تصرف کرد و امیر آن اینال خان را که بازرگانان را کشته بود اسیر کرد و سیم گذاخته در گوش و چشمان او ریخت. سپس بخارا را محاصره نمود و به امان بگرفت. چون قلعه بخارا به مقاومت ایستاد ویرانش کرد سپس بر مردم غدر کرد و همه را بکشت یا اسیر کرد و در سال ۶۱۹

۱. متن: طوغاج

در سمرقند نیز چنین کرد.

چنگیز خان نامه‌هایی به امرای خوارزم که خویشاوندان مادر سلطان، تِرکان خاتون، بودند نوشت - چنان‌که گویی پاسخ نامه‌های ایشان است که او را به بلاد خود فراخوانده‌اند و از خوارزمشاه براثت جسته‌اند و او را از این‌که حق مادر خود را رعایت نکرده نکوهش نموده‌اند. چنگیز در این نامه‌ها وعده داده که آرزوهای آنان برآورد. تِرکان خاتون، در آن ایام در خراسان بود. چنگیز در آن نامه‌ها او را وعده داده بود که در خراسان با او دیدار خواهد کرد و کسی را بفرستد تا مراسم عهد و سوگند به جای آورد. چنگیز این نامه‌ها را فرستاد و چنان کرد که به دست سلطان افتد. چون سلطان آن نامه‌ها بخواند از مادر خود و خویشاوندانش به شک افتاد و از آنان بیمناک شد. آنان نیز از او برمیدند و از دو سو جدایی و نفرت پدید آمد.

چون چنگیز خان بر ماوراءالنهر مستولی شد و نایب بخارا با اندکی از لشکریان خود از مرگ برهید سلطان از آب جیحون عبور کرد. طوایف ختا که با او بودند از او جدا شدند و مردم از گرد او برفتند. چنگیز بیست هزار سپاهی را که مغولان مَغْرَبَه (باختریان) نام گرفتند - زیرا راهی بلاد غربی خراسان تا قفقاق شدند - از پی او روان نمود. سلطان به نیشابور رسید ولی در آنجا درنگ ناکرده رهسپار مازندران شد و مغولان در پی او بودند. چون به همدان رسید مغولان سپاهش را تارومار کردند و او خویشتن به جبال طبرستان افگند و در قریه‌ای در ساحل دریا اقامت گزید. اندکی از قومش نیز با او بودند. بار دیگر در آنجا مورد حمله واقع شد. به جزیره‌ای درون دریاچه طبرستان پناه برد. مغولان به آب زدند ولی نتوانستند در آب پیش روند بناچار بازگشتند. خوارزمشاه در آن جزیره ماند و بیمار شد و در سال ۶۱۷ در همانجا درگذشت. پسر خود جلال‌الدین منکبرنی^۱ را جانشین خود قرار داد. چون خبر فرار او بر تِرکان خاتون که در خوارزم بود رسید از خوارزم بیرون آمد و راهی مازندران شد و به قلعه ایلال^۲ از قلاع مازندران پناه برد. مغولان از تعقیب خوارزمشاه بازگشتند و قلاع مازندران را بگشودند و مازندران را به تصرف درآوردند و قلعه ایلال را به صلح گرفتند و مادر سلطان و دختران او را اسیر کردند و دخترانش را به زنی گرفتند. از جمله دوشی خان پسر چنگیز خان با یکی از آنان ازدواج کرد. ترکان خاتون همچنان در خواری و گمنامی نزد ایشان در اسارت ماند. والله سبحانه و تعالی اعلم.

۱. متن: سکری

۲. متن: ایلاز

حرکت مغولان باختری بعد از خوارزمشاه به عراق و آذربایجان و استیلای ایشان بر آن بلاد تا بلاد قفقاق و روس و بلاد خزر

این دسته از مغولان در سال ۶۱۶ از تعقیب سلطان محمد خوارزمشاه بازگشتند و به همدان آمدند. در راه بر هر جا و هر که گذشتند غارت کردند و کشتند. مردم همدان با آنان مصالحه کردند و هر چه مغولان خواستند به جای آوردند. مغولان به سنجان رفتند. مردم سنجان نیز با آنان مصالحه کردند. مردم قومس تسلیم شدند. مغولان شهر را محاصره کردند و به جنگ تصرف نمودند و بیش از چهل هزار تن را کشتند. سپس به آذربایجان رفتند. صاحب تبریز با آنان مصالحه کرد. مغولان به بلاد گرج و موقان رفتند و در آن بلاد نیز قتل و تاراج کردند. مردم آن نواحی گرد آمدند و بسیاری از ایشان را کشتند. این واقعه در پایان سال ۶۱۷ بود. آن‌گاه به مراغه بازگشتند و در ماه صفر سال ۶۱۸ مراغه را به جنگ بستند و قتل و تاراج کردند. از آنجا رهسپار اربل شدند. مظفرالدین کوکبری در اربل بود. از صاحب موصل یاری خواست. او نیز با لشکری به یاریش آمد. سلطان آن لشکر را به دقوفا فراخواند تا با لشکر او همدست شده از عراق دفاع نمایند و مظفرالدین کوکبری صاحب اربل را بر این سپاه سرداری داد؛ ولی مظفرالدین و مغولان هر دو از نبرد منصرف شدند.

مغولان به همدان رفتند. شحنة آنها در همدان بود ولی مردم همدان از مصالحه با او امتناع کرده بودند. مغولان همدان را به جنگ گرفتند و قتل عام کردند و تاراج نمودند و خراب کردند. سپس به آذربایجان بازگشتند اربیل را تصرف کردند و قتل عام و تاراج و ویران نمودند. آن‌گاه به تبریز رفتند. از یک‌بن پهلوان به نخجوان رفته بود. مغولان با مردم تبریز مصالحه کرده آنان را امان دادند. آن‌گاه به بیلقان رفتند و بیلقان را به جنگ گرفتند و کشتار و مثله کردن را از حد گذرانیدند و همه اعمال آن را قتل و غارت کردند. سپس گنجه، قاعده اران را مورد تاخت و تاز قرار دادند. مردم گنجه با آنان مصالحه کردند. مغولان به گرج لشکر بردند. گرجیان را منهزم ساختند و آنان را در پایتختشان تفلیس محاصره نمودند ولی در درّه‌ها و گردنه‌هایی که بز سر راهشان بود آنان را از پیشروی بازداشت. آن‌گاه آهنگ در بند شروان نمودند و شهر شماخی^۱ را محاصره کردند و به جنگ بستند و در آنجا قتل و تاراج کردند. چون گذشتند از در بند میسر نشد خواستند با

۱. متن: سماجی

شروان مصالحه کنند. فرمانروای شروان جمعی از مردان خود را نزد آنان به رسالت فرستاد. مغولان بعضی رسولان را کشتند و بعضی را اسیر کردند. و از دربند به سرزمین‌های پهناور رسیدند در آنجا از قفچاق و آلان^۱ و لکز^۲ و طوایف ترکان مسلمان و کفار غیر مسلمان طوایف بیشمار بودند که به سبب کثرتشان مغولان را یارای غلبه بر آنها نبود. از این رو کوشیدند تا میان آن اقوام دشمنی افکنند و بدین شیوه بر بلاد ایشان مستولی شدند. سپس دست به قتل و تاراج ایشان گشودند و بسیاری را کشتند یا اسیر کردند. جمع کثیری نیز به بلاد روس گریختند و باقی به کوه‌ها یا نزارها و جنگل‌ها پناه بردند. مغولان به شهر بزرگشان سرای^۳ در کنار دریای پنطس که پیوسته به خلیج قسطنطنیه است رسیدند. این شهر مرکز بازرگانی و منبع حیات ایشان بود. مغولان شهر را گرفتند و مردم به کوهستان‌ها گریختند برخی نیز به کشتی نشسته به بلاد روم، یعنی بلاد زیر فرمان قلعج‌ارسلان فرار کردند.

مغولان در سال ۶۲۰ از بلاد قفچاق به بلاد مجاورشان یعنی بلاد روس لشکر راندند. بلاد روس بلادی گسترده است. مردمش کیش مسیحی دارند. روس‌ها برای دفاع از مرزهای کشورشان در حرکت آمدند. جماعاتی از قفچاق‌ها نیز با آنان بودند؛ ولی شکست خوردند و مغولان بسیاری را کشتند و اسیر کردند و آن بلاد را تاراج نمودند. روس‌ها به کشتی نشسته به بلاد اسلام گریختند و مغولان همچنان سرگرم قتل و غارت بودند. مغولان در پایان آن سال بازگشتند و به بلغار رفتند. بلغاریان لشکر گرد کرده به دفاع آمدند و جمع کثیری را به کمین نشانده بودند. بناگاه از مقابل مغولان بگریختند، مغولان از پی ایشان بتاختند. چون به کمینگاه‌ها رسیدند مردان از کمین برجستند و از پشت سر حمله کردند. جز اندکی از ایشان کس نجات نیافت. سپاهیان مغول به نزد چنگیز خان که در طالقان (در خراسان) بود پیوستند و قفچاق‌ها به بلاد خود بازگشتند و در آنجا استقرار یافتند. والله تعالی ولی التوفیق بمنه و کرمه.

حرکت چنگیز خان به خراسان و غلبه او بر اعمال آن و بر خوارزمشاه پس از آن‌که خوارزمشاه از جیحون گذشت و دسته‌ای از مغولان برای دستگیری او به سمت مغرب در حرکت آمدند، چنگیز خان خود سمرقند را تصرف کرد و لشکری به

۱. متن: ایلاز

۲. متن: غز

۳. متن: سرداق

ترمد فرستاد و لشکری به خوارزم و لشکری به خراسان. لشکر خوارزم از دیگر لشکرها بزرگتر بود زیرا خوارزم پایتخت کشور بود و جایگاه لشکرها. چنگیز پسران خود جغتای و اوکتای^۱ را به محاصره خوارزم فرستاد. پنج ماه شهر در محاصره بود و مقاومت می‌کرد. چنگیزخان پی در پی لشکر می‌فرستاد تا سراسر خوارزم را ناحیه به ناحیه تصرف کردند. سپس سدی را که بر آب جیحون بسته بود سوارخ کرد و آب بیامد و شهر را غرق کرد. مردم جمعی غرق شدند و جمعی به شمشیر کشته شدند. این قول ابن‌الائیر است. نسایی^۲ منشی جلال‌الدین گوید که دوشی خان، آنان را امان داد. چون بیرون آمدند همه را بکشت. این واقعه در ماه محرم سال ۶۱۷ بود. پس از این فتح دوشی خان و لشکرش نزد چنگیزخان بازگشتند. و در طالقان به خدمت او رسیدند. لشکری که به ترمد رفت به فتح آن نایل آمد. اینان از آنجا به کلات^۳. پیش رفتند. کلات از قلاع جیحون بود. آنجا را تصرف کردند و ویران نمودند.

لشکر خوارزم از آب بگذشت و به بلخ آمد. بلخ را در سال ۶۱۷ به امان بگرفت و در آنجا شحنة‌ای نهادند. سپس راهی زوزن و اندخود^۴ و فاریاب^۵ شدند. و آن بلاد را تصرف کردند و بر هر یک شحنة‌ای گماشتند. سپس به طالقان رفتند و قلعه منصورکوه^۶ را که قلعه‌ای استوار بود گرفتند. چون قلعه شش ماه مقاومت ورزید چنگیز خان خود بیامد و چهار ماه دیگر قلعه را محاصره کرد. سپس فرمان داد خاک و چوب بر روی هم انباشتند چنان‌که تلی بلند مساوی با قلعه پدید آمد. چون مدافعان قلعه به هلاک خود یقین کردند دروازه را بگشودند و حمله‌ای دلیرانه کردند. سواران به کوه‌های اطراف گریختند و پیادگان کشته شدند. مغولان به شهر درآمدند و هرچه بود غارت کردند.

چنگیز خان لشکری به سرداری داماد خود ققچاق نوین به نسا^۷ فرستاد. ققچاق نوین در محاصره شهر کشته شد. مغولان شهر را گرفتند و ویران کردند و مردم را کشتند. گویند بیش از هفتاد هزار مردم در آنجا کشته شدند. سپس چنگیزخان لشکر به مرو فرستاد. همه کسانی که از دیگر جای‌ها گریخته بودند به مرو آمده بودند. در خارج شهر بیش از دویست هزار مردم گردآمده بودند و در پیروزی خویش تردید نداشتند. چون مغولان پیش آمدند همه بگریختند. مغولان کشتار بسیار کردند. سپس پنج ماه شهر را محاصره

۳. متن: کلابه
۶. متن: صارکوه

۲. متن: نسایی
۵. متن: مازندران

۱. متن: ارکطای
۴. متن: ایدحور
۷. متن: سبا

نمودند. فرمانده سپاهیان شهر امان خواست و فرود آمد. همه مردم شهر هلاک شدند و چنگیز خان خود در کشتنشان حضور داشت. گویند هفتصد هزار تن کشته شدند. سپس رهسپار نیشابور شدند. شهر را به جنگ گرفتند و قتل عام کردند. در طوس^۱ نیز چنین کردند. سپس به هرات رفتند. هرات را به امان گرفتند و شحنة‌ای در آنجا نهادند و نزد چنگیزخان که در طالقان بود بازگشتند. چنگیزخان لشکرها به اطراف خراسان گسیل می‌داشت تا همه را ویران نمود. این واقعه در سال ۶۱۷ بود. والله تعالی اعلم.

گریختن جلال‌الدین و رهسپار شدن مغولان از پی او و فرار او به هند
چنگیزخان لشکری به طلب جلال‌الدین فرستاد. جلال‌الدین پس از هلاکت پدرش و خروج تژکان خاتون از خوارزم، بازگشت و شهر را در تصرف گرفت و مردم بر او گرد آمدند. سپس او را خبر دادند که ترکان بیاووتی^۲ خویشاوندان ترکان خاتون به اوزلوغ شاه^۳ گرایش یافته‌اند. اوزلوغ شاه پسر ترکان خاتون بود و به منزله پسر خواهر ایشان. اینان قصد آن داشتند که بناگاه جلال‌الدین را فروگیرند. جلال‌الدین از خوارزم بگریخت و به نیشابور رفت. سپاهیان مغول به خوارزم آمدند. اوزلوغ شاه و برادرانش از خوارزم بیرون آمدند که در نیشابور به جلال‌الدین ملحق شوند. مغولان از پی ایشان روان شدند و همه را یافتند و کشتند.

جلال‌الدین رهسپار غزنه شد و شهر را از دست شورشگرانی که در ایام این فتنه بر شهر غلبه یافته بودند بگرفت. این واقعه در سال ۶۱۸ اتفاق افتاد.
امرای پدرش که در خلال این فتنه‌ها بر نواحی خراسان غلبه یافته بودند و مغولان آنان را رانده بودند اینک نزد جلال‌الدین آمده با او در محاصره قلعه قندهار شرکت جسته بودند. بقایای لشکر مغول که از برابر جلال‌الدین گریخته بودند به چنگیز خان پیوستند. چنگیز خان پسر خود تولی را به جنگ جلال‌الدین فرستاد. فراریان مغول نیز به این لشکر پیوستند و بار دیگر با جلال‌الدین روبرو شدند. در این نبرد از مغولان جز اندکی نجات نیافت. جلال‌الدین بر ساحل رود سند فرود آمد. جماعتی از امرایش در نبرد نخستین از او اعراض کرده بودند و این اعراض و تفرقه بر سر تقسیم غنائم بود. جلال‌الدین نزد ایشان کس فرستاد تا از ایشان دلجویی کند ولی چنگیزخان در رسید و

۱. متن: طرابلس

۲. متن: بیاروتیه

۳. متن: یویغ شاه

سه روز جنگ در پیوست و به هزیمتش داد. سلطان به رود سند رسید. نخست همه زن و فرزند و حرمش را بکشت. سپس به آب سند زد و به آن سو رفت. این واقعه در سال ۶۱۸ اتفاق افتاد.

اخبار غیاث‌الدین پسر خوارزمشاه با مغول

سلطان محمد خوارزمشاه کشور خود را میان فرزنداناش تقسیم نموده بود. عراق را به غورسانچی^۱ داد و کرمان را به غیاث‌الدین پیرشاه^۲، غیاث‌الدین در ایام پدرش به کرمان نرفت. چون خوارزمشاه به ناحیه ری گریخت، پسرش غورسانچی فرمانروای عراق، به دیدار او شتافت. سپس جنگ مغولان در حدود ری پدید آمد و خوارزمشاه به طبرستان به جزیره آبسکون رفت. غورسانچی به کرمان رفت سپس بازگشت و بر اصفهان و ری مستولی شد. مغولان بر سر او لشکر بردند و او را در قلعه اوند (؟) محاصره کرده کشتند. برادرش غیاث‌الدین در کرمان بود. یغان طایسی اتابک رکن‌الدین غورسانچی که دم مخالفت می‌زد با او یار شد و چون غیاث‌الدین عراق و مازندران و خوزستان را تصرف کرد همدان را به یغان طایسی اقطاع داد. آن‌گاه غیاث‌الدین به آذربایجان رفت. صاحب آذربایجان ازبک‌بن پهلوان با او دست دوستی داد. سپس امرای پدرش که هر یک به ناحیه‌ای از خراسان غلبه یافته بودند نزد او آمدند. مثلاً اینانج^۳ خان نایب بخارا بعد از آن وقایع بر نسا و نواحی آن و جرجان و شیروان و سراسر خراسان غلبه یافته بود. و تکین پهلوان بر مرو مستولی شده بود. او در سال ۶۱۷ از جیحون گذشت و شهنه مغول را فروگرفت. مغولان از پی او به شیروان آمدند. در خراسان در حوالی جرجان با اینانج خان روبروی شد و ایشان را تارومار کردند. بقایای لشکر در عراق و ری و آن سوی ری به طرف جنوب و نیز موغان و آذربایجان پراکنده شدند. خوارزم همچنان به نواحی مختلف تقسیم شده و میان این و آن دست بدست می‌گشت و لشکر مغول همچنان در بلاد عراق تاخت و تاز می‌کردند و غیاث‌الدین سرگرم لذتجویی‌های خود بود. والله تعالی اعلم.

۱. متن: غورنشاه

۲. متن: تمرشاه

۳. متن: اینانج

بازگشت جلال‌الدین از هندو استیلای او بر عراق و کرمان و آذربایجان سپس حرکت لشکر مغول به سوی او

جلال‌الدین در سال ۶۲۱ از هند بازگشت و بر متصرفات برادر خود غیاث‌الدین در عراق و کرمان استیلا یافت. سپس نزد خلیفه فرستاد و خواست نام او در خطبه بیاورد. خلیفه به سخن او گوش نداد و آماده نبرد با او شد. بلاد ری پس از ویرانیش به دست مغولان باختیاری برخی از مردمش بازگشتند و آن را بار دیگر آبادان ساختند. چنگیز لشکری از مغولان به آنجا فرستاد تا بار دیگر خرابش کردند. همچنین ساوه^۱ و قم و کاشان را خراب کردند. سپاه خوارزمشاه از برابر ایشان از همدان بازپس نشست و مغولان همدان را نیز ویران نمودند و از پی او برفتند و تا حدود آذربایجان بر لشکر جلال‌الدین ضربت‌های شگرف می‌زدند. جمعی از لشکریان، خود را به تبریز افگندند و مغولان در پی ایشان بودند.

از یک‌بن پهلوان صاحب تبریز با مغولان از در دوستی درآمد، بعضی از آنان را تسلیم مغولان کرد و بعضی را خود به قتل رسانید و سرهایشان را همراه با اموالی نزد مغولان فرستاد. آنان نیز از بلاد او بازگشتند.

جلال‌الدین در سال ۶۲۲ به آذربایجان راند و آن سرزمین را تصرف کرد و ما اخبار آن وقایع در ضمن اخبار دولت او آوردیم.

جلال‌الدین شنید که مغولان از بلاد خود، آن سوی جیحون به عراق می‌آیند. جلال‌الدین در ماه رمضان سال ۶۲۵ به دفع ایشان لشکر بیاراست و در جنبش آمد. در اصفهان میان دو سپاه نبرد افتاد. در آنجا برادرش با گروهی از لشکر علیه او عصیان کرد. جناح چپ لشکر مغول شکست خورد و بگریخت و جلال‌الدین از پی ایشان تاخت آورد. مغولان بر سر راه او کمین گرفته بودند. بناگاه بیرون جستند و گرد او را گرفتند. جماعتی از یارانش به شهادت رسیدند. جلال‌الدین خود دلیرانه حمله آورد و راهی بگشود و خویشان برهانید. لشکریان او به فارس و کرمان و آذربایجان گریختند. سپاهی که از کاشان برای راندن مغولان می‌آمد دید که سلطان جلال‌الدین به هزیمت رفته است. آنان نیز به اطراف پراکنده شدند. سلطان پس از هشت روز به اصفهان رسید. مغولان شهر را محاصره کرده بودند. جلال‌الدین با لشکری که همراه داشت بر دشمن زد و آنان را

۱. متن: سلوه

منهزم نمود و تازی تعقیب کرد. حتی تا خراسان نیز از پی ایشان برفت. عاقبت به آذربایجان شد و در آنجا اقامت گزید. که وقایع آن را در تاریخ دولتشان آورده‌ایم. والله سبحانه و تعالی اعلم.

حرکت مغولان به آذربایجان و استیلای ایشان بر تبریز و سپس نبرد آنان با جلال‌الدین در آمد و کشته شدن او

چون مغولان در ماوراءالنهر استقرار یافتند آن بلاد آبادان نمودند و در نزدیکی خوارزم شهری عظیم به جای آن پی افگندند. ولی خراسان همچنان از سکنه خالی بود. طایفه‌ای از امرا بر شهرهای آن فرمان می‌راندند ولی از زمانی که جلال‌الدین از هند آمده بود و به اظهار اطاعت می‌نمودند. جلال‌الدین عراق و فارس و کرمان و آذربایجان و اران را در تصرف گرفت و خراسان محل تاخت و تاز مغولان و لشکریان ایشان بود. طایفه‌ای از ایشان در سال ۶۲۵ به اصفهان رفتند و میان ایشان و جلال‌الدین چنان‌که گفتیم آن نبرد واقع شد. سپس جلال‌الدین لشکر به خلاط برد و آنجا را بگرفت. فرمانروای خلاط الملک‌الاشرف پسر الملک‌العادل از شام بیامد. و علاء‌الدین کیقباد صاحب بلاد روم آمد و او را چنان‌که در اخبارشان آوردیم در سال ۶۲۷ سخت شکست دادند و همین امر سبب سست شدن پایه‌های دولت او شد.

علاء‌الدین پیشوای اسماعیلیه در قلعه الموت، با جلال‌الدین سخت دشمنی ورزید زیرا جلال‌الدین در قلمرو او دست به کشتار زده بود و بر او باج و ساو نهاده بود. پس علاء‌الدین نزد مغولان کس فرستاد و خبر داد که جلال‌الدین را این هزیمت ناتوان کرده و آنان را علیه او تحریض کردند. مغولان در سال ۶۲۳ به آذربایجان لشکر آوردند.

خبر آمدن مغولان به آذربایجان رسید. جلال‌الدین از تبریز به موقان رفت و در آنجا اقامت گزید و تا لشکرهای او از خراسان و مازندران برسند، خود به شکار مشغول شد. در این حال مغولان برسیدند و لشکرگاه او را تاراج کردند و یارانش را تارومار کردند. جلال‌الدین خود از آنجا به ساحل رود ارس گریخت.

چون اوضاع بی‌ارامید، جلال‌الدین به آذربایجان بازگشت و زمستان را در موقان سپری ساخت. بار دیگر اخباری بیم‌دهنده رسید که مغولان می‌آیند. جلال‌الدین به اران رفت و آنجا تحصن گزید. خبر رسیدن مغولان به مردم تبریز رسید شورش کردند و همه

سپاهیان خوارزمی را که در تبریز بودند کشتند. رئیس شهر شمس‌الدین طغرایی آنان را از فرمانبرداری مغول منع کرد. این خبر به سلطان جلال‌الدین رسید و چون طغرایی در همان نزدیکی درگذشت تبریزیان، شهر خود به مغولان تسلیم کردند. مردم گنجه و سلماس نیز چنین کردند.

جلال‌الدین لشکر به گنجه برد و شهر را از مغولان بستد و شورشگران را بر جای خود نشاند. سپس به خلاط راند و از الملک‌الاشرف پسر الملک‌العادل فرمانروای شام یاری طلبید. او وعده‌هایی داد ولی در برآوردن آنها تعطل نمود. چندی بعد الملک‌الاشرف به مصر رفت و جلال‌الدین از یاری او نومید شد. و از دیگر همسایگان یاری خواست، چون صاحب حلب و آمد و ماردین. جلال‌الدین لشکری به بلاد روم فرستاد و در خرت برت و ملطیه کروفری کرد زیرا میان فرمانروای روم کیقباد و الملک‌الاشرف دوستی بود. این اعمال او سبب شد که دیگر ملوک از او بیمناک شوند و به یاریش برنخیزند.

در آن هنگام که جلال‌الدین در خلاط بود خبر شنید که مغولان می‌آیند. در کار خود فروماند. اتابک خود، اوترخان را با چهارهزار سپاهی بر مقدمه روان داشت. او بازگشت و گفت مغولان به حدود ملازکرد واپس رفته‌اند. یارانش اشارت کردند که به اصفهان رود، ولی صاحب آمد او را ترغیب کرد که به بلاد روم رود و او را گفت اگر به روم لشکر برد آنجا را تصرف خواهد کرد و دست به دست ققچاق خواهد داد. و به یاری ایشان بر مغولان پیروز خواهد شد. و او را وعده داد که خود به یاریش خواهد آمد و قصدش آن بود که از فرمانروای روم انتقام بگیرد؛ زیرا برخی از قلاعش را تصرف کرده بود. این دمدمه در او بگرفت و از اصفهان متصرف شده در شهر آمد فرود آمد. ترکمانان او را خیر دادند که آتش‌های مغولان را دیده‌اند ولی جلال‌الدی دروغگویشان خواند.

در این حال از اواسط شوال سال ۶۲۵ مغولان به آمد در آمدند و خیمه او را در میان گرفتند. اتابکش اوترخان بر دشمن تاخت و آنان را از گرد خیمه دور کرد. سلطان زن و فرزند و پرده سرای خویش به امیران خود سپرد. اوترخان پی‌درپی بر لشکر حمله می‌آورد تا سلطان از چشم دشمن ناپدید شد.

اوترخان بعداً به اصفهان رفت و بر آن شهر مستولی شد و همچنان اصفهان در دست او بود تا مغولان در سال ۶۳۹ بر آن غلبه یافتند.

سلطان در خفا می‌راند. دریندها و دره‌ها پر از مفسدان شده بود. و همه به قتل و غارت مشغول بودند. اوترخان اشارت کرد که بازگردد. سلطان به قراء میافارقین بازگشت و در خرمنجای آن فرود آمد و اوترخان از او جدا شده به حلب رفت. مغولان در آن خرمنجای به او حمله کردند و همه یارانش را کشتند. او خود از میانه بگریخت و به کوهستان‌های کردان پناه برد. کردان بر سر راه‌ها کمین کرده بودند که کاروان‌ها را بزنند. او را گرفتند و لخت کردند و آهنگ قتل او نمودند.

یکی از آن میان او را بشناخت. به خانه خود برد تا وسیله فرارش را به جای امنی فراهم کند. فرومایه مردی که می‌خواست انتقام خون برادرش را، که در جنگ خلاط کشته شده بود، از خوارزمیان بستاند به آن خانه درآمد و او را بکشت. مردم آن خانه توانستند جاننش را برهانند و آنان را سودی حاصل نشد.

مغولان پس از این واقعه در سواد آمد و ارزن و میافارقین و سایر بلاد دیگر پراکنده شدند. همه جا را ویران کردند و کشتار و تاراج نمودند. و شهر اسعد را پس از پنج روز محاصره تصرف کردند. سپس به میافارقین لشکر بردند و مردم میافارقین به مقاومت پرداختند. آن‌گاه به نصیبین لشکر بردند و در نواحی آن قتل و تاراج کردند. آن‌گاه سنجار و جبال خابور را مورد تاخت و تاز خویش قرار دادند. سپس بدلیس^۱ را به آتش کشیدند و به اعمال خلاط راندند و باکری^۲ و ارجیش را قتل و غارت کردند. طایفه‌ای دیگر از آذربایجان به اعمال اربل آمدند. در راه به ترکان ایوانی^۳ و کردان جوزقان رسیدند. اموالشان را تاراج کردند و خودشان را کشتند. والی اربل به یاری مردم اربل و لشکر موصل به دفع ایشان بیرون آمد ولی به آنان دست نیافت. مغولان بازگشتند و شهرهایی همه ویران و خالی از سکنه برجای نهادند. والله وارث الارض و من علیها و هو خیر الوارثین.

خبر از چنگیز خان و تقسیم کردن او بلاد را میان فرزندان او و استقلال او در فرمانروایی قراقروم و بلاد چین

چنگیز خان سلطان تاتار بود در زمان خود. و سلطان مغول که یکی از طوایف ایشان است. در کتاب شهاب‌الدین یحیی بن فضل‌الله [مسالک‌الابصار فی ممالک‌الامصار] آمده

۱. متن: ایدس

۲. متن: هاگری

۳. متن: ایوبی

است که قبیله او از مشهورترین قبایل مغول است. زائی که میان گاف و خاء خان واقع شده صریحاً زاء تلفظ نمی‌شود، چیزی است میان صاد و زاء. نام او تمرچین (تموچین) است و او را چنگز (چنگیز) می‌خواندند. خان که متمم نام اوست در زبان ایشان به معنی شاه است. و نسب او از این قرار است: چنگیز پسر یسوگای بهادر^۱، پسر برقان^۲، بهادر پسر قابول قاآن^۳، پسر تومینای ساچان^۴، پسر بای شینگقور دوقشین^۵ پسر قایدو، پسر قاچی کولوک، پسر مانان تودون، پسر قیچی بهادر پسر بودونچر. یازده اسم است همه اعجمی و ضبط آنها دشوار^۶.

شهاب‌الدین احمد بن یحیی بن فضل‌الله از شمس‌الدین اصفهانی که امام علوم معقول در شرق است و دانش خویش از نصیرالدین طوسی گرفته است گوید: بود ونچر^۷ نام زن است و او جد ایشان بوده و پدر نداشته‌اند. بعضی گویند که او شوی داشته و صاحب دو پسر بوده به نام بالگونوتای^۸ و بوگونوتای^۹. چون شویش بمرد آن زن باز هم آستن شد و سه فرزند دیگر آورد در حالی که شوهری نداشت. خویشاوندانش او را نکوهش کردند، او گفت در یکی از روزها نوری دیده که سه بار به فرج او داخل شده و از آن پس آستن شده است. و گفت که اکنون سه پسر در شکم دارم. اگر به هنگام زانم سه پسر به دنیا آمدند من راست می‌گویم وگرنه هر چه خواهید بکنید. چون سه پسر در یک شکم به دنیا آورد - به زعم آن قوم - برائش ثابت شد. و آن سه پسر را در یکی برقوقتی^{۱۰} نام داد و یکی را برقاتوسالجبی^{۱۱} و سومی را بود ونچرمونکقاق^{۱۲} سومی جد چنگیز خان بوده که عمود نسب چنگیز چنان که گفتیم به او می‌رسد. اینان را نورانیان می‌گفتند، زیرا به ادعای آن زن زادگان نورند. و از این روست که چنگیزخان را پسر آفتاب می‌گویند.

محمد بن^{۱۳} احمد بن علی النسای (نسوی) منشی جلال‌الدین خوارزمشاه که تاریخ دولت او را نوشته گوید که مملکت چین مملکتی وسیع است. گرداگرد آن نه ماه راه است

- | | | |
|--|----------------|-----------------------|
| ۱. متن: بیسوکی بن بهادر | ۲. متن: تومان | ۳. متن: برتیل خان |
| ۴. متن: تومینه | ۵. متن: بادنقر | |
| ۶. باقی اسم‌ها که در متن آمده است از این قرار است: تیوان دیوم بن بقاین مودنجه که مجموعاً هفت اسم می‌شود تا یازده اسم. | | |
| ۷. متن: مودنجه. توضیح آن‌که نام آن زن آلان قوا بوده و نام شوهرش دیوبون مارگان و بود و نجر نام پسر سوم است. بل پلیو، تاریخ سری مغول، ترجمه شیرین بیانی (چ دانشگاه) ص ۴. | | |
| ۸. متن: بکتوت | ۹. متن: بلکتوت | ۱۰. متن: برقد |
| ۱۱. متن: قونا | ۱۲. متن: نجمعو | ۱۳. متن: یحیی بن احمد |

و از زمان‌های باستان به شش قسمت منقسم شده، هر قسمت یک ماه راه. هر قسمت را پادشاهی بوده که او را به زبان خود خان می‌گفته‌اند و این خان‌ها از سوی خان بزرگ نیابت داشته‌اند. خان بزرگی را که معاصر علاءالدین محمد بن تکش بود التون‌خان^۱ می‌گفتند و او آن پادشاهی از پدرانش به ارث برده بود. التون‌خان در طمغاج^۲ می‌نشست که وسط مملکت چین است. چنگیزخان یکی از این خان‌های ششگانه بود بادیه نشین بود و صاحب شجاعت و شرف. او به هنگام زمستان به ارغون^۳ از بلاد چین می‌رفت. یکی دیگر از خاندان‌های آن دیار مردی بود به نام دوشی خان که عمه چنگیزخان زن او بود. چون مرگ دوشی خان فرارسید چنگیزخان بر بالین او حاضر شد و آن زن او را جانشین شوی خود گردانید و قوم خود را به اطاعت از او فرمان داد.

چون خبر این ماجرا به خان بزرگ التون‌خان رسید به هم برآمد و لشکر به جنگ ایشان آورد. خان بزرگ در این نبرد منهزم شد و چنگیزخان بر بلاد مستولی گردید سپس مصالحه کردند و چنگیزخان در آن بلاد بماند. سپس باقی خان‌های ششگانه نیز بمردند و چنگیز بر سراسر قلمروشان استیلا یافت و پادشاه همه آن اقوام گردید سپس میان او و خوارزمشاه چنان‌که آوردیم جنگ‌هایی رخ داد.

شهاب‌الدین احمد بن یحیی بن فضل‌الله در کتاب خود، از صاحب علاءالدین عطا ملک حکایت می‌کند که یکی از قبایل بزرگ تاتار را (قبیله کراییت و ساقیز) سروری مطاع بود به نام اُونگ خان^۴. چنگیز به نزد او رفت و از مقربان او گردید. برخی از نزدیکان اونگ خان بر چنگیز حسد بردند به سعایت پرداختند تا او را نسبت به چنگیز بدگمان ساختند و اونگ خان از او بیمناک گردید. قضا را اونگ خان بر دو تن از بندگان خود خشم گرفت و خواست آنان را سیاست کند. آن دو بنده به چنگیز خان پناه بردند. چنگیز آن دو را امان داد. و در پناه خود گرفت. آن دو بنده او را از رای اونگ خان در حق وی آگاه کردند. چنگیز بترسید و از پیش چشم او دور شد و برفت. اونگ خان با جمعی از لشکریان خود از پی او برفت. چون به او رسید جنگ آغاز شد. چنگیز حمله‌ای کرد و اونگ خان را در هم شکست و پرده سرایش را به تاراج برد. [این واقعه در سال ۵۹۹ اتفاق افتاد].

۳. متن: فارعون

۲. متن: طوغاج

۱. متن: طرخان

۴. متن: ازبک خان

دشمنی میان اونگ خان و چنگیز همچنان ادامه یافت. چنگیز به کلی از اونگ خان برید و به دلجویی از لشکریان و اتباع او پرداخت و باب احسان و عطا بر روی ایشان بگشود و قدرت و شوکتش افزوتر شد. و دو قبیله دیگر از قبایل مغول یعنی قبیله اویرات و قنقورات^۱ نیز بدو پیوستند و بر شمار لشکریانش افزوده شد.

چنگیز آن دو بنده را که نزد او گریخته بودند و او را از نیت اونگ خبر داده بودند بنواخت و مقامشان را برافراشت و آن دو را سمت ترخانی داد که این منصب تا نه پشت در اعقاب ایشان بماند.

چنگیز سپس لشکری برای نبرد با اونگ خان ترتیب داد. در این نبرد اونگ خان منهزم شد و مقتول گردید و چنگیز بر سراسر ممالک تاتار استیلا یافت و چون در ملک خویش استقرار یافت او را چنگیز خان خواندند ولی نام او چنانکه آوردیم تمرچین (تموچین) بود.

چنگیز برای اداره مملکتش قانون نامه‌ای نوشت و آن را یاسای بزرگ خواند. در آن قوانینی برای کشور و جنگ‌ها و مردم وضع کرده بود همانند شرایع و احکام.

چنگیز خان فرمان داد که آن قانون نامه را در خزانه او گذارند و تنها در دسترس خویشاوندان او باشد. این یاساها را کس همانندشان نیاورده بود. در حقیقت احکام دین او و دین پدران و قوم مجوس او بود و بدان یاساها سراسر زمین را تصرف کردند و دولتهای در عراق و نواحی شمال و ماوراءالنهر توسعه یافت. برخی از پادشاهان که خداوند، نور هدایت در دلشان تابانده بود اسلام آوردند. و ما انشاءالله به ذکر آن خواهیم پرداخت.

چنگیز به مقتضای حال بدویت و عصبیتی که داشت صاحب فرزندان بسیار بود. مشهورترینشان چهار تن بودند: دوشی خان که او را جوجی^۲ هم می‌گفتند و جفاتای که او را کدای (؟) می‌گفتند و سوم اوگدای که او را اکتای می‌گفتند و چهارمی تولی یا تولو با تلفظی میان تاء و طاء. آن سه پسر نخستین از یک مادر بودند و نام مادرشان بورته فوجین^۳ بیکی دختر یکی از بزرگان مغول بود. شمس‌الدین اصفهانی نام چهار پسر او را چنین آورده: جوجی، کدای، تولی و اوکتای. نظام‌الدین یحیی بن الحکیم نورالدین عبدالرحمان الصیادی کاتب سلطان ابوسعید به قراری که شهاب‌الدین بن فضل‌الله از او

۱. متن: متنفورات

۲. متن: جرجی

۳. متن: ابوبلی

نقل کرده گوید که کدای جفاتای است و جوجی، همان توشی است. چون چنگیز بلاد خود را میان پسران تقسیم کرد، از حدود قیالیغ و خوارزم تا اقصای سقسین و بلغار را به علاوه اران و همدان و تبریز و مراغه به توشی داد. و پسر دیگر خود اوکتای را حدود ایمیل و قوناق داد و او را ولیعهد خود ساخت. و پسر دیگر خود جفاتای را از حدود بلاد اویغور تا سمرقند و بخارا و ماوراءالنهر معین کرد ولی برای تولی جای را معین ننمود. و برادر خود او تکین نویان را حدود ختای داد. چون به قدرت و شوکت رسید و بر آن ممالک مستولی گردید، بر تخت شاهی نشست و به وطن قدیم خود میان ختا و اویغور یعنی ترکستان و کاشغر بازگشت و در این سرزمین شهر قراقروم بود که تختگاه او بود. تختگاه او در میان دیگر بلادش به مثابه مرکز بود نسبت به دایره. بزرگترین فرزند او دوشی یا توشی خان بود که در زمان حیات پدر درگذشت و از او فرزندان ماند چون باتو^۱ و برکه و آورده^۲ و طوقا تیمور^۳. ابن الحکیم چنین گوید، و شمس‌الدین گوید فقط باتو^۴ و برکه. تولی نیز در زمان حیات پدر در جنگ با جلال‌الدین خوارزمشاه کشته شد. در نواحی غزنه. از فرزندان او منگو و قوبلای و آریق بوکا^۵ و هلاکو بودند. والله تعالی اعلم بغیبه و احکم.

پادشاهانی که بعد از چنگیز در قراقروم بر تخت نشستند

شهاب‌الدین بن فضل‌الله گوید: چون چنگیز خان هلاک شد او کدای که کوچکترین فرزند او بود بر تخت پدر نشست. او در دشت قفقاق بود، به قراقروم که مکان اصلی ایشان است انتقال یافت و موضع اقامت خویش را که در حدود ایمیل بود به پسر خود کیوک^۶ سپرد. کدای یعنی جفاتای به مملکت ماوراءالنهر راضی نشد و باتو^۷ پسر دوشی خان بر سر اران و همدان و تبریز و مراغه به نزاع برخاست و امیری از امرای خود را برای حمل اموال و دستگیر کردن عمال او بفرستاد. باتو پیش از آن که آن امیر برسد به کارگزاران خود نوشته بود که چون آن امیر آمد او را بگیرند و نزد او فرستند. آنان نیز چنان کردند و او را نزد باتو فرستادند و باتو او را بکشت. چون این خبر به کیوک رسید با ششصد مرد جنگی

۳. متن: طوفل

۶. متن: کغود

۲. متن: داوره

۵. متن: ازبیک

۱. متن: ناخوا

۴. متن: ناظو

۷. متن: ناظو

بر سر باتو شتافت ولی در ده منزلی لشکرگاه او بمرد. آن قوم نزد باتوکس فرستادند تا به تخت شاهی بنشیند ولی او امتناع کرد و گفت سلطنت حق منگوقاآن^۱ پسر تولی است. و او را با برادرانش قوییلای و هلاکو به مقر سلطنت بفرستاد و برکه برادر خود را نیز با صد هزار سپاهی روان نمود تا او بر تخت خانی بنشانند.

برکه چون از بخارا بازمی‌گشت با شیخ سیف‌الدین الباخری از اصحاب نجم‌الدین پیشوای صوفیان دیدار کرد و بر دست او اسلام آورد. ورشته صحبت او با شیخ مستحکم شد. شیخ او را ترغیب کرد که فرمانبرداری خلیفه المستعصم بالله از دست نهد و با او بیعت کند و همواره در صلح به سر برد. میان باتو و خلیفه المستعصم بالله نیز رسولان به آمد و شد بودند و رشته‌های مودت استوار بود.

چون منگوقاآن بر تخت خانیت نشست فرزندان جغاتی عم خود را امارت ماوراءالنهر داد و وصیت چنگیز خان را در حق پدرشان اجرا کرد. جماعتی از مردم قزوین و بلاد جیل نزد او آمدند و از زبان و فساد اسماعیلیان شکایت کردند. منگوقاآن برادر خود هلاکو خان را به قتال و قمع ایشان و برکندن قلاعشان نامزد کرد و هلاکو خان بدین قصد بسیج لشکر کرد.

هلاکو خان چون عزم سفر کرد از برادر خود منگوقاآن خواست که اجازت دهد به اعمال و قلمرو خلیفه نیز تعدی کند. منگوقاآن نیز اجازت داد.

چون برکه از این امر خبر یافت، برادر خود باتو را که تخت پادشاهی را به منگوقاآن سپرده بود: ملامت کرد. و این به سبب دوستی میان او و المستعصم بالله بود و این دوستی به وصیت شیخ سیف‌الدین الباخری پدید آمده بود. باتو نزد هلاکو کس فرستاد و او را از این کار منع نمود و گفت به ساحت خلافت تعدی نکند. رسولان باتو به هنگامی که هلاکو هنوز در ماوراءالنهر بود بدو رسیدند. هلاکو نیز چند سال در این کار درنگ کرد تا باتو از جهان برفت و برکه به جای او نشست. هلاکو بار دیگر از برادر اجازت طلبید. منگوقاآن اجازت داد. هلاکو برای قمع اسماعیلیان و تعدی به قلمرو خلافت لشکر در حرکت آورد. اسماعیلیان را سرکوب کرد و قلعه‌هایشان را بگشود و کشتار بسیار کرد و مردم همدان را نیز کشتار کرد زیرا می‌گفت اینان به برکه و برادرش باتو گرایش دارند. هلاکو لشکری به دشت قفقاق فرستاد برای سرکوبی برکه. از آن سوی نیز برکه با

۱. متن: منگوقان

لشکری گران بیامد. دو لشکر بر هم زدند. در این نبرد جمع کثیری از سپاه هلاکو کشته شد. چنانکه هلاکو آهنگ گریز نمود. رود کر میان دو لشکر حایل شد و هلاکو بازگشت و آتش دشمنی میان دو فریق همچنان شعله ور بماند. هلاکو به سوی بغداد روان شد و آن حادثه مشهور به وقوع پیوست که ما در اخبار دولت او بدان خواهیم پرداخت.

در کتاب ابن فضل الله به نقل از شمس الدین اصفهانی آمده است که هلاکو در پادشاهی استقلال نداشت. بلکه به نیابت از برادر خود منگوقاآن فرمان می راند. و نه او به نام خود سکه زد و نه به نام پسرش ابقاخان. تنها، ارغون^۱ هنگامی که به حکومت رسید نام خود و نام صاحب تخت [یعنی قاآن] را بر سکه نقش کرد. و گوید: همواره از سوی صاحب تخت شحنة ای در بغداد بود. و این حال بیود تا آنگاه که غازان خان به سلطنت رسید. شحنة را طرد کرد و تنها نام خود را بر سکه نقش نمود و گفت من این بلاد را به نیروی شمشیر خویش فتح کرده ام و خاندان چنگیزخان می پندارند که فرزندان هلاکو شورشگران بوده اند و چنگیزخان به پسر خود تولی چیزی نداده است و منگوقاآن برادر خود هلاکو را به نیابت فرستاده نه به حکومت. البته چنانکه گفتیم منگوقاآن را باتو پسر دوشی خان به خانیّت نشانند.

و بعضی از ثقات آورده است که هلاکو کسی را که نسب او محقق بوده است باقی نگذاشته تا کسی طمع در پادشاهی نکند. آنان که نجات یافتند نسب خود پنهان کردند. شمس الدین اصفهانی از یکی از امیران بزرگ مغول روایت می کند که گفت: نخستین که بر تخت شاهی نشست چنگیزخان بود؛ پس از او پسرش او کدای (اوکتای؛ سپس پسرش کیوک؛ سپس منگوقاآن پسر تولوی؛ سپس برادرش آرغون^۲ (اریغ بوقا)؛ سپس برادرش قوییلای؛ سپس دمرفای (؟) یا تمرفای (؟)؛ سپس تربی کنری؛ سپس کیزقان؛ سپس سندمرفان (؟) پسر قامالا^۳، پسر، چینفکین^۴، پسر قوییلای، پسر تولوی. پایان کلام ابن فضل الله.

روایت شده که منگوقاآن در ایامی که در تخت خانیّت بود در سال (؟) لشکری به بلاد روم فرستاد. این لشکر به سرداری یکی از امرای مغول بود به نام بیکو. او آن بلاد را از بنی قلیچ ارسلان - چنانکه در اخبارشان آمده است - بستد و آن بلاد مدتی در طاعت

۳. متن: طرمالا

۲. متن: اریکان

۱. متن: ارغو

۴. متن: جنکمر

قآن بود تا آن‌گاه که مغولان از آن سرزمین برافتادند. سپس منگوقاآن پس از آن‌که بر تخت نشست لشکری به سرداری برادرش قوییلای قآن به بلاد ختا فرستاد و خود نیز از پس آن لشکر برفت و برادر دیگر خود اریک^۱ بوکا (اریغ بوکا) را به جای خود بر تخت قراقروم نشاند. منگوقاآن در راه در کنار رود طای در بلاد غور به سال ۶۵۸ بمرد و اریک بوکا (اریغ بوکا) در قراقروم ادعای خانیّت کرد. قوییلای از بلاد ختا بازگشت. اریک بوکا لشکر به سوی او آورد و او را منهزم ساخت و بر اموال و غنایم دست یافت ولی در تقسیم آن خود را از دیگر برادران برتر شمرد. از این‌رو برادران به قوییلای گرایش یافتند و او را فراخواندند. قوییلای بیامد و با برادر جنگ کرد و بر او غلبه یافت و او را بگرفت و به زندان کرد. و در مرکز خانیّت استقرار یافت.

هلاکو در آن هنگام بر شام استیلا یافته و در آنجا می‌زیست. به سبب طمعی که در خانیّت بسته بود بازگشت. چون به جیحون رسید خبر یافت که برادرش قوییلای در مرکز خانیّت به حکومت نشسته است و دانست که در برابر او یارای مقاومتش نیست پس با او از در مسالمت در آمد و به آنچه خود در دست داشت قناعت ورزید و به عراق بازگردید. در اواخر دولت قوییلای در سال ۶۸۷ یکی از فرزندان اوکنای که پیش از این صاحب تخت خانیّت بود یعنی قیدو، پسر قاشی، پسر اوکتای، بر سر خانیّت با او به نزاع برخاست. برخی از امرای قوییلای به او گرایش یافتند و او را در این فساد که برمی‌انگیخت تحریض می‌کردند. قوییلای لشکری به سرداری پسرش لمغان^۲ به جنگ او فرستاد. قیدو او را شکست داد و او نزد پدر گریخت. قوییلای بر پسر خشم گرفت و او را به بلاد ختا طرد کرد. و آن پسر در همانجا بمرد. قوییلای بر قید و غلبه یافت. قوییلای قآن صاحب تخت در سال ۶۸۸ بمرد و پس از او پسرش اولجای تیمور^۳ به جایش نشست. این پایان آگاهی من است از پادشاهان صاحب تخت در قراقروم از فرزندان چنگیزخان و بیش از این به چیزی دست نیافتم.

ملوک خاندان جفاتای پسر چنگیز در ترکستان و کاشغر و ماوراءالنهر

این اقلیم در دوره پیش از اسلام جایگاه ترکان بود پادشاهانشان که در ترکستان و کاشغر بودند اسلام آوردند و همچنان بر آن دیار فرمان می‌راندند. سامانیان نواحی سمرقند و

۱. متن: ازبک

۲. متن: تمقان

۳. متن: سرتموق

بخارا را گرفتند و در آنجا دولتی نیرومند تشکیل دادند. از آن پس سلجوقیان از آن طرف پدیدار شدند و سپس قبایل تاتار. آن‌گاه چنگیزخان بر آن بلاد دست یافت و آن را جایگاه فرمانروایی جغتای قرار داد؛ و این آرزو برنیامد. و جغتای پیش از پدر بمرد. چون منگوقاآن پسر تولوی بر تخت نشست فرزندان عم خود جغتای را به سبب سفارش چنگیزخان که گفته بود ماوراءالنهر از آن جغتای است به فرزندان او داد.

آن‌گاه بیسو منگو^۱ را امارت آن نواحی داد. چون بیسو منگو بمرد برادرش قرا هلاکو^۲ پسر خود مبارک شاه را به جای او نشانند. سپس قیدو، پسر قاشی، پسر او کتای، پسر چنگیز خان بر آن بلاد غلبه یافت و ماوراءالنهر از آنان بستد. کیوک خان پسر دیگر او کتای قاآن صاحب تخت بود. و بعد از او نوبت به منگو قاآن رسید.

چون قیدو بر ماوراءالنهر دست یافت با صاحب تخت که در آن روزها قوییلای قاآن بود به نزاع پرداخت. میان آن دو جنگ‌هایی بود. قوییلای قاآن در خلال این جنگ‌ها فرزندان جغتای را برای باز پس گرفتن سرزمینشان یاری می‌کرد. چون براق از نیبرگان جغتای به حکومت رسید به یاری او لشکرها و اموال فرستاد تا برقید و نبیره او کتای غلبه یافت. در این هنگام از صاحب تخت جدا شد و خود به استقلال بر سرزمین پدرانش به حکومت نشست.

چون براق بمرد بعد از او دووا خان به امارت رسید و پس از او چهار پسرش یکی پس از دیگری. یعنی: قونجوق^۳، ایسن بُغا^۴، کبک و ایلچی کدای پس از ایشان دوامر و ترماشیرین^۵ و سپس بوزون^۶.

در این فواصل کسانی برای به دست آوردن ملک شورش‌هایی برپا کرده‌اند چون سیساورین ارکنم‌بن یغاتم‌بن براق ولی کار بر آنان قرار نگرفته است. دولت این خاندان پس از ترماشیرین همچنان در پریشانی بود تا آن‌گاه که چنگشای^۷ از نیبرگان دووا پسر براق خان پسر اسن دووا^۸ به حکومت رسید.

اینان همه بر دین مجوس بودند. بویژه بر دین چنگیزخان که خورشید را می‌پرستید. بعضی گویند که او بر دین بخشیان بود. فرزندان جغتای آیین چنگیزخان را نیکو پاس

۳. متن: کجک
۶. متن: ترماشین

۲. متن: هلاکو
۵. متن: النجکدای
۸. متن: سقف

۱. متن: منکوفان
۴. متن: اسما
۷. متن: جتقصور

می داشتند و از یاساهای او پیروی می نمودند مثل صاحبان تخت. در سال ۷۲۵ ترماشیرین اسلام آورد و بازرگانان مسلمان را که به آن حدود آمد و شد می کردند، اکرام می نمود. بازرگانان مصر پیش از این به آن بلاد حق ورود نداشتند، چون شنیدند که مسلمان شده آهنگ او کردند و سپاس ها گفتند.

چون دولت خاندان چنگیزخان در همه جا منقرض شد، از اعقاب جغاتای که در سمرقند و ماوراءالنهر بودند پادشاهی ظهور کرد به نام تمر (تیمور) و من نمی دانم چگونه نسب خود به جغاتای می رساند. بعضی می گویند که او از نسل جغاتای نیست، بلکه کودکی از اعقاب ملوک این خاندان به نام تُغْتُمَش یا محمود بعد از مرگ پدر آن کودک را در سیطره خود گرفته بود و بر او تحکم می کرد. بنابراین از امرای این خاندان بوده است، نه از اعقاب آن.

یکی از مردم چین که با او دیدار کردم می گفت که پدرش نیز همانند او امارت داشته است ولی نمی دانم که از فرزند زادگان جغاتای است یا همپیمان و از متابعان ایشان. فقیه برهان الدین خوارزمی که از اعمال خوارزم و اعیان آن بود مرا گفت که در آغاز ظهور تیمور مردی بود از امرای مغول به نام حسن. و مرد دیگری بود در خوارزم از ملوک سرای صاحب تخت معروف به حاج حسین صوفی.

تیمور لشکر بیاراست و به بخارا برد و بخارا را از حسن بستند. سپس به خوارزم رفت و خوارزم را پس از جنگ های طولانی و بارها محاصره از حاج حسین^۱ صوفی بستند. حسین در خلال این احوال بمرد و برادرش یوسف به جای او قرار گرفت. تیمور، شهر را از او بستند و پس از محاصره ای طولانی ویران کرد. سپس به آبادانی آن پرداخت و هر چه ویران شده بود از نو بساخت. دولتش در ماوراءالنهر رونق گرفت و در بخارا فرود آمد. سپس به خراسان راند و هرات را از دست فرمانروای آن بستند. پندارم که این فرمانروا از بقایای ملوک غوریه بوده است.

آنگاه به مازندران لشکر کشید و در آن حدود جنگ هایی سخت و طولانی کرد. فرمانروای آن دیار امیر ولی بود. تیمور در سال ۷۸۴ مازندران را تصرف کرد. امیر ولی به تبریز گریخت. تیمور در سال ۷۸۸ لشکر به تبریز برد و امیر ولی در جنگ های تبریز کشته شد.

۱. متن: حسن

آن‌گاه لشکر به اصفهان کشید. همه سر به اطاعت او نهادند. یکی از بزرگان قوش به نام قمرالدین^۱ به خلاف او برخاست تغمش نر که صاحب تخت در سرای بود او را یاری داد. تیمور بر سر او لشکر برد و با او جنگ در پیوست تا نشان او برافگند. و بلادی را که تغمش در دست داشت از او بستد.

آن‌گاه تیمور در سال ۷۹۵ لشکر به بغداد برد. پادشاه بغداد احمد بن شیخ اویس که پس از اعقاب هلاکو بر بغداد تسلط یافته بود از آنجا برفت و تیمور بر بغداد و بلاد جزیره و دیار بکر تا فرات غلبه یافت. پادشاه مصر برای جنگ او بیامد و در فرات فرود آمد؛ ولی جنگ ناکرده به قلاع کردان و اطراف بلاد روم واپس نشست. و تیمور در قراباغ میان آذربایجان و ابواب فرود آمد.

در خلال این احوال تغمش فرمانروای سرای به سرای بازگشت و آنجا را در تصرف آورد. تیمور در سال ۷۹۷ بر سر او لشکر کشید و بر او غلبه یافت و او را از آن بلاد برانند. در اواخر همان سال خیر رسید که تغمش را کشته و بر همه اعمال او مستولی شده. و در این زمان حال بر این متوال است. والله وارث الارض و من علیها.

در اخبار ایرانیان آمده است که سال ظهور او «عذب» است و مراد از آن سال ۷۷۲ به حساب ابجد است که چون حروف این کلمه را جمع کنند عدد ۷۷۲، حاصل شود. والله سبحانه و تعالی ولی التوفیق بمنه و کرمه.

خبر از ملوک بنی دوشی خان. ملوک خوارزم و دشت قفچاق و آغاز کار و سرانجام احوالشان

گفتیم که چنگیز خان این بلاد را به پسر خود دوشی خان ارزانی داشت و او را بر آن ممالک فرمانروایی داد. مملکتی گسترده است در ناحیه شمالی از خوارزم تا نارکند و صغد و سرای تا شهر ماجری و اران و سرادوق و بلغار و باشگرد و جدلمان در مرز این مملکت است شهر باکو از شهرهای شروان نزدیک باب‌الحدید که آن را دم‌رَقاپو نامند و مرز جنوبی آن به مرز قسطنطنیه می‌پیوندد. سرزمین است آباد ولی شهرهای آن اندک است. نخستین کسی که از مغولان بر این شهر امارت یافت دوشی خان بود و تا پایان عمر همچنان بر آن فرمان می‌راند.

۱. متن: معمرالدین

چون دوشی خان هلاک شد باتو خان که او را صاین خان یعنی «یادشاه نیک» می‌گفتند بر آن دیار فرمانروایی یافت تا در سال ۶۵۰ درگذشت.

چون باتو درگذشت برادرش توتار به جایش نشست. این فضل‌الله از ابن‌الحکیم چنین نقل کرده است. المؤید صاحب حماة در تاریخ خود‌گردد: چون توتار بمرد فرزندی نداشت. برادرش باتو خان را دو پسر بود: تدان و برکه. تدان نامزد فرمانروایی بود ولی دولتمردان به جای او برادرش برکه را به فرمانروایی برگزیدند. مادر تدان به هنگامی که هلاکو عراق را گرفته بود به شکایت نزد او رفت، تا او را به تصرف سرزمین‌های قومی برانگیزد. او را از میان راه بازگردانیدند و کشتند. و برکای بر سریر حکمرانی خویش باقی ماند. پایان.

بنابراین المؤید صاحب تاریخ، برکه را فرزند باتو خان بن دوشی خان به شمار می‌آورد و ابن‌الحکیم بنابر آنچه شهاب‌الدین بن فضل‌الله از او نقل می‌کند او را فرزند دوشی خان بی هیچ واسطه‌ای می‌شمارد.

المؤید قصة اسلام برکه را بر دست سیف‌الدین الباخری^۱ از اصحاب نجم‌الدین چنین می‌آورد که باخری در بخارا سکونت داشت. نزد برکه کس فرستاد و او را به اسلام دعوت کرد. برکه اسلام آورد و به او نامه‌ای نوشت و دست او را در همه قلمرو خود گشاده گردانید. سیف‌الدین آن نامه بازپس فرستاد. برکه آهنگ دیدار او کرد. سیف‌الدین او را اجازه دخول نداد تا آن‌گاه که یارانش شفاعت کردند و برای برکه که از او اذن دخول گرفتند. برکه بر او داخل شد و اسلام خویش تازه گردانید. شیخ از او تعهد گرفت که اسلام خود آشکار سازد و دیگر قوم خود را به اسلام وادار کند و در همه بلاد خود مسجدها و مدرسه‌ها بسازد و علما و فقها را به خود نزدیک سازد و آنان را صله دهد.

از سیاق این قصه چنین برمی‌آید که برکه در زمان حکمرانی اسلام آورده است و حال آن‌که ابن‌الحکیم می‌گوید در زمان برادرش باتو به اسلام گروید. ابن‌الحکیم از توتار نام نبرده است و بعد از باتو از برکه یاد کرده است و من به تاریخ دولت ایشان دست نیافتم که بدان مراجعه کنم و این چیزی است که پس از کوشش بسیار بر آن دست یافته‌ام. و آنچه از آن پس می‌آورم برگرفته از تاریخ المؤید صاحب حماة است و او از خاندان

۱. متن: شمس‌الدین الباخوری

الملک المظفر بن شاهنشاه بن ایوب است.

المؤید گوید: برکه در ایام سلطنتش برادر خود باتو را به ناحیه غرب به جهاد فرستاد او برفت و با پادشاه آلمان از فرنگان نبرد کرد و منهزم شده بازگشت و از شدت تأسف بمرد. سپس فتنه میان برکه و قویلای صاحب تخت پدید آمد. برکه، خاقانیه از اعمال قویلای را از قلمرو او منتزع نمود و سرتاق^۱ پسر برادرش باتو را بر آن امارت داد. و او کیش مسیحی داشت.

هلاکو با او از در دستی درآمد و در نهران ترغیبش کرد که بر عمش برکه عصیان ورزد تا قویلای قاآن هرجا که خواهد به او اقطاع دهد. برکه از این توطئه آگاه شد و دریافت که سرتاق قصد آن داشته که زهر در طعامش کند. برکه او را به قتل آورد و برادر خود را فرمانروایی خاقانیه داد. هلاکو به خوانخواهی سرتاق برخاست و میان او و برکه جنگ درگرفت این جنگ در سال ۶۶۰ در کنار رود آمل بود. تا آنگاه که هلاکو در سال ۶۶۳ درگذشت. پس از او پسرش اباقا لشکر به جنگ برکه بسیج کرد و برکه نیز لشکری بسرداری اِسِن دُوا^۲ پسر جغتای و نیز نوقای پسر توتار نواده دوشی خان به جنگ از فرستاد. چون دو لشکر رویرو شدند، اسن دوا جنگ ناکرده منهزم شد و اباقا خان نیز او نوقای شکست یافت و بسیاری از لشکریانش کشته شدند. این امر سبب شد که بر منزلت این سردار در چشم برکه بیفزاید. برکه بر اوسن دوا خشم گرفت و او را از نظر بیفگند. این حال بود تا برکه در سال ۶۶۵ درگذشت. واللہ سبحانه و تعالی اعلم.

منگو تیمورین طغان بن باتو خان

چون برکه پادشاه دشت شمالی بمرد، منگو تیمورین طغان بن باتو خان بن دوشی خان به جایش نشست و پادشاهیش به دراز کشید. در سال ۶۷۰ لشکر به قسطنطنیه کشید. زیرا میان او و تئودور لاسکاری^۳ اختلافی حاصل شده بود. لاسکاری با خضوع و زاری به استقبال آمد و منگو تیمور بازگشت.

در سال ۶۸۰ به شام لشکر برد، و این لشکرکشی به یاری اباقا خان بن هلاکو خان بود. میان قیساریه و ابلستین از بلاد روم فرود آمد. سپس از دربند گذشت و به اباقا که در رجه فرود آمده بود پیوست. اباقا با برادر خود منگو تیمورین هلاکو به جانب حماة پیش تاخت

۱. متن: سرخاد

۲. متن: ستای بن نیضان

۳. متن: لشکری